

تحولات افغانستان و ابهام استراتژیک

چکیده:

۱- تحولات کنونی افغانستان را باید در بستر و جورچین تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای و حتی بین‌المللی دید. در این راستا باید به شکست طرح آمریکا در منطقه، قدرت‌گیری روزافزون مقاومت بویژه بعد از جنگ ۱۲ روزه اخیر فلسطین و قدرت‌گیری روزافزون چین و روسیه در صحنه بین‌المللی توجه کرد. مبتنی بر این عوامل، آمریکا در منطقه دکترین عملیاتی خود را تغییر داده و به سمت دور کردن خود از تیررس تهدید و به میدان آوردن نیروهای نیابتی رفته است.

۲- تحرکات نظامی اخیر طالبان در افغانستان، به طور کلی ریشه در دو قضیه اساسی دارد: به بن بست رسیدن توافق طالبان با آمریکا و به نتیجه نرسیدن یا شکست مذاکرات طالبان با دولت افغانستان.

۳- راهبرد طالبان مبتنی بر رویکرد جنگ - گفتگو است. این راهبرد مبتنی بر این اصل است که در عرصه میدانی طالبان قدرت خود را به حداکثر برساند و به نوعی به دنبال بیشینه سازی قدرت است تا بتواند از طریق کسب دستاورد در عرصه میدانی، نتایج آن را در عرصه سیاسی و گفتگوها کسب نماید. طالبان اکنون بر مناطق شمالی افغانستان متمرکز است.

۴- آمریکایی ها اکنون در قبال تحولات افغانستان اعلام کرده اند که در مسائل داخلی افغانستان دخالت نمی کنند؛ سیاستی که در عمل به معنای باز گذاشتن دست طالبان در افغانستان است.

۵- جمهوری اسلامی ایران بنا بر سیاست و راهبرد همیشگی خود، خواستار حل مشکلات افغانستان مبتنی بر مصالح ملی و داخلی این کشور است، اما در عین حال، مخالف بهم خوردن توازن در افغانستان است. براین اساس، در عین آنکه طالبان نباید احساس کند که جمهوری اسلامی در مقابل وی قرار دارد، اما باید دقت شود که بدون ایجاد حساسیت،

درصدد ایجاد تعادل قدرت و بازدارندگی برای خود در صحنه‌ی داخلی افغانستان باشیم. درواقع، برآورد طالبان نباید به گونه‌ای باشد که تصور کند، جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده است که صحنه‌ی افغانستان تغییر کرده است. باید به طالبان گوشزد شود که هرگونه تحول در افغانستان براحتی امکان‌پذیر نیست و باید بر شکل‌گیری مذاکرات بین الافغانی برای رسیدن به یک دولت وحدت ملی تمرکز نماید.

افغانستان در پیچ و خم ناامنی

از زمان حمله آمریکا به افغانستان، این کشور همواره دستخوش تحولات و ناامنی‌های گسترده در سطوح مختلف نظامی و امنیتی بوده است. آنچه در این میان منجر به پیچیدگی تحولات افغانستان شده است، حضور بازیگران خارجی، تعارض منافع آنها و استفاده ابزاری آنها از گروه‌های تروریستی موجود در صحنه داخلی افغانستان است. این پیچیدگی، پیچیدگی صحنه میدانی در افغانستان را به دنبال داشته است. اکنون برآیند این وضعیت در افغانستان به گونه‌ای است که با میدان‌داری طالبان، ناامنی به شکل گسترده‌ای این کشور را در بر گرفته است، به طوری که طی هفته‌ها و روزهای گذشته، تحركات نظامی گسترده‌ای از سوی این گروه صورت گرفته است. درواقع، طالبان مقطع کنونی را که آمریکا به دنبال

خروج از افغانستان است، بهترین زمان ممکن برای اقدامات عملیاتی دانسته و از این فرصت استفاده کرده تا حوزه‌های جغرافیایی خود را گسترش دهد. با توجه به حساسیت تحولات افغانستان برای ایران و تأثیر تحولات این کشور، بویژه در بعد امنیتی بر ایران، در متن حاضر تلاش می‌شود تا ضمن بررسی و تبیین تحولات در حال وقوع در افغانستان، با نگاهی به ریشه‌ها و عوامل دخیل در آن، چگونگی مواجهه با وضعیت موجود در افغانستان نیز تبیین شود.

تحولات کنونی افغانستان را چگونه تحلیل کنیم؟

تحولات کنونی افغانستان را باید در بستر و جورچین تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای و حتی بین‌المللی دید. غرب آسیا بویژه ایران در کانون این تحولات قرار دارد؛ تحولاتی که نه تنها تعیین‌کننده‌ی نظم جدید منطقه‌ای هستند، بلکه بر آینده‌ی نظام بین‌الملل و اقتصادسیاسی بین‌الملل هم تأثیرگذار خواهد بود. این تحولات، برآیند تقابل دو جبهه است؛ جبهه‌ی مقاومت در برابر جبهه‌ی استکبار. تحولات سال ۲۰۰۱ (حمله‌ی آمریکا به افغانستان و متعاقب آن، حمله‌ی این کشور به عراق) نقطه‌ی عطف و شروع این تحولات محسوب می‌شود که البته برآیند آن تاکنون به نفع جبهه‌ی مقاومت بوده است. این در حالی است که این جبهه

و رأس آن؛ یعنی جمهوری اسلامی ایران در این مدت فشارهای سنگینی را متحمل شده است. به طور مشخص تر باید گفت که مهمترین تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی که تحولات افغانستان را باید در ذیل آنها دید، عبارت‌اند از:

۱- شکست طرح آمریکا در منطقه (خاورمیانه بزرگ)؛ نکته جالب توجه

در این میان این است که امروز موقعیت آمریکا در منطقه در مقایسه با زمان حمله‌ی این کشور به افغانستان، بسیار متزلزل است؛ زیرا هم طرح آمریکا در منطقه شکست خورده است و هم متحدان منطقه‌ای آمریکا تضعیف شده و با مشکل مواجه هستند بویژه سعودی‌ها و صهیونیست‌ها.

۲- قدرتمندتر شدن جبهه‌ی مقاومت بویژه بعد از جنگ ۱۲ روزه

اخیر در فلسطین از نتایج این جنگ و پیروزی متعاقب مردم مظلوم فلسطین می‌توان به فرورفتن صهیونیست‌ها در لاک دفاعی و حفظ موجودیت خود (این در حالی است که پیش از این صهیونیست‌ها همواره درصدد توسعه سرزمینی خود بوده‌اند)، شکست طرح معامله‌ی قرن، برداشته شدن سایه‌ی تهدید رژیم غاصب اسرائیل از سر لبنان و سوریه و... اشاره کرد. در همین راستا باید به انتخابات سوریه و پیروزی قاطع بشار اسد در این انتخابات و همچنین پیروزی آقای رئیسی در جمهوری اسلامی

ایران هم به عنوان تحولاتی که در تقویت موقعیت مقاومت در سطح منطقه مؤثر بوده‌اند، اشاره کرد.

۳- چالش‌سازی فزاینده چین و روسیه علیه منافع آمریکا؛

علاوه بر موارد بالا، در بعد بین‌المللی، امروزه آمریکا با قدرت‌گیری و در نتیجه، چالش‌گری فزاینده‌ی چین و روسیه مواجه است. مبتنی بر این واقعیت‌ها، آمریکا به سمت تغییر «دکترین عملیاتی» (نه تغییر راهبرد) خود در منطقه رفته است. نقطه کانونی این تغییر دکترین، «دور کردن خود از تیررس تهدید و به میدان آوردن نیروهای نیابتی» است. ارکان این تغییر دکترین عملیاتی آمریکا در منطقه عبارت‌اند از:

۱- تلاش برای بی‌دولت‌سازی در عراق و افغانستان که می‌توان تحرکات طالبان در افغانستان را در این راستا تحلیل کرد؛

۲- وارد کردن داعش به منطقه بویژه در عراق نه به صورت سازمانی، بلکه به صورت امنیتی و پراکنده؛

۳- خارج کردن نیروهای خود از افغانستان، به گونه‌ای که تعداد نظامیان آمریکا در افغانستان، در سیر کاهشی از ۱۲۰ هزار نفر امروز به کمتر از ۱۰۰۰ نفر رسیده است. نکته مهم در این خصوص آن است که آمریکا

نظامیان خود در افغانستان را به آمریکا برنگردانده است، بلکه آنها را در سطح منطقه توزیع کرده است. معنی این اقدام آمریکایی‌ها آن است که در صدد هستند تا در صورت لزوم از این نیروها استفاده کنند.

۴- اختیار و اجازه دادن به ترکیه در سطح منطقه، بویژه در ارتباط با عراق. تحرکات و پیشروی‌های اخیر ترکیه در داخل خاک عراق را باید در این راستا تحلیل کرد.

مبتنی بر این تغییر دکترین عملیاتی، آمریکایی‌ها اکنون در قبال تحولات افغانستان اعلام کرده‌اند که در مسائل داخلی افغانستان دخالت نمی‌کنند؛ سیاستی که در عمل به معنای باز گذاشتن دست طالبان در افغانستان است و می‌تواند رکن اول تغییر دکترین عملیاتی آمریکا در منطقه را محقق کند.

مقدمات تحرکات نظامی طالبان: تحرکات نظامی اخیر طالبان در افغانستان، به طور کلی ریشه در دو قضیه اساسی دارد: به بن بست رسیدن توافق طالبان با آمریکا و به نتیجه نرسیدن یا شکست مذاکرات طالبان با دولت افغانستان. در ادامه به توضیح این دو مورد می‌پردازیم.

براساس مذاکراتی که بین گروه طالبان با آمریکایی‌ها صورت گرفت و در نهایت منجر به توافق صلح در اسفند ۹۸ شده بود، نیروهای آمریکایی و خارجی باید تا ۱۲ اردیبهشت ۹۹ از افغانستان خارج می‌شدند، اما این بند از توافق، توسط آمریکا نقض شد و علناً آمریکایی‌ها اقدام خاصی برای خروج نیروهای خود از افغانستان صورت ندادند. در مقابل طالبان پذیرفته بود که در ازای خروج نیروهای خارجی و آمریکایی، عملیات خاصی را علیه پایگاه‌های نظامی و مراکز استانی انجام ندهد. ذکر این نکته ضروری است که در عملیات‌های چند وقت اخیر طالبان همین استثناها رعایت شده و این گروه هیچ مرکز استانی را تصرف نکرده است.

در مقابل بدعهدی آمریکا، شاخه نظامی طالبان تحرکاتی را در مناطق مختلف افغانستان انجام داد و همین امر منجر به تصمیم جدی آمریکا برای خروج یا ماندن در افغانستان شد. در هیئت حاکمه آمریکا اختلاف نظرهای زیادی وجود داشت، به گونه‌ای که یک گروه که شامل نهادهای اطلاعاتی و وزارت دفاع می‌شدند، مخالف خروج نیروهای آمریکایی بودند و عده‌ای دیگر که شخص رئیس‌جمهور آمریکا هم جزو آنهاست، موافق خروج آمریکا از افغانستان بودند. همین امر منجر به موضع‌گیری محتاطانه توسط جو بایدن در قبال خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان

شد و در نهایت رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که ۱۱ سپتامبر (شهریور ۱۴۰۰) از افغانستان خارج خواهند شد. طالبان در قبال این وضعیت، اعلام کرد که این اقدام دولت آمریکا نقض توافق دوحه است. در مقابل آمریکایی‌ها برای در امان ماندن از عملیات‌های نظامی طالبان اعلام کردند که خروج نیروهای نظامی زمان‌بر است و باید مقدمات آن انجام شود، اما طالبان اعلام کرد که نیروهای آمریکایی و خارجی باید از همان فردای توافق، خروج نیروها را پیگیری می‌کردند و این نقض کامل توافق است. در همان مقطع طالبان اعلام کرد که به نیروهای خارجی حمله خواهد کرد، اما در عمل مشاهده شد که حمله خاصی صورت نگرفت. هدف طالبان از این تهدیدنمایی، گرفتن امتیاز از آمریکایی‌ها بود؛ امتیازهایی همچون آزادسازی ۱۵ هزار زندانی طالبان و خروج رهبران آنها از لیست گروه‌های تروریستی که گزاره اول اتفاق افتاد و نزدیک به ۷ هزار زندانی این گروه آزاد شدند.

در مقابل، آمریکا به همراه برخی کشورهای اروپایی به دنبال اجلاسی در جهت نادیده گرفتن خواسته‌های طالبان که اصلی‌ترین آن خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان است، در استانبول بودند که طالبان به دلیل نقض توافق صورت گرفته اعلام کرد که در این نشست شرکت نخواهد کرد.

درواقع، هدف آمریکا از برگزاری این نشست خریدن زمان برای فرسایشی کردن خروج از افغانستان بود.

بعد از این اتفاقات و فعل و انفعال‌های صورت گرفته و به بن بست رسیدن توافق دوحه و عدم پذیرش شروط طالبان مبنی بر ایجاد مجلس شریعت و تأمین امنیت مرزها، تحولات افغانستان ابعاد جدیدی یافت و اندک‌اندک به سمت و سوی تحرکات نظامی سوق پیدا کرد. درواقع، اعلام آمریکا مبنی بر خروج از افغانستان تا شهریور ۱۴۰۰ زمینه مناسبی را برای طالبان ایجاد کرد که عملیات‌های خود را انجام دهد؛ زیرا براساس اعلام این گروه و با توجه به نقض توافق صورت گرفته توسط آمریکا، این گروه نیز اعلام کرد به تعهدی پایبند نخواهد بود و به همین دلیل عملیات‌های خود را در مناطق شمالی افغانستان صورت داد.

در همین راستا باید به شکست یا به نتیجه نرسیدن مذاکرات طالبان با دولت افغانستان هم اشاره کرد. براساس مذاکراتی که میان طالبان و دولت افغانستان صورت گرفته بود، طالبان چهار شرط مهم مطرح کرده بود:

الف) ملا عمر وزیر دفاع شود؛

ب) رئیس دادگاه را ملاحکمت انتخاب کند؛

ج) دو مجلس فعلی افغانستان منحل و مجلس شریعت جایگزین شود؛

د) تأمین امنیت مرزها به طالبان داده شود.

در مقابل دولت افغانستان اعلام کرد که به هیچ وجه قانون اساسی را اصلاح نخواهد کرد و به شروط طالبان پایبند نخواهد بود. در واقع، آن چیزی که طالبان از تغییر قانون اساسی و شروط مطرح شده پیگیری می‌کرد، رسیدن به امارت اسلامی و در صورت عدم رسیدن به امارت اسلامی، تشکیل یک حکومت انتقالی بود. آمریکایی‌ها نیز با تشکیل امارت اسلامی مخالف بودند، اما در راستای تشکیل دولت انتقالی همسو با طالبانی‌ها حرکت می‌کنند. با این حال، در بحث حکومت انتقالی نیز تفاوت اساسی بین طالبان و آمریکایی‌ها وجود دارد؛ طالبان معتقد به تشکیل یک دولت انتقالی اسلامی با محوریت پشتون‌ها و مبتنی بر شریعت حنفی است، اما آمریکا معتقد به تشکیل یک دولت ملی - اسلامی متشکل از لائیک‌ها و اسلام‌گراها، می‌باشد. این در حالی است که آمریکایی‌ها می‌دانند این طرح؛ یعنی قرارداد گروه‌های اسلامی در کنار لائیک‌ها در یک دولت، مورد قبول طالبان قرار نمی‌گیرد. این امر نشان می‌دهد که راهبرد آمریکا در افغانستان عبارت است از ایجاد یک دولت شکننده در جهت تضعیف هر چه بیشتر حکومت و دولت افغانستان.

روند تحرکات طالبان

روند تحرکات طالبان را می‌توان به دو مقطع تقسیم کرد:

الف) قبل از خروج نیروهای آمریکایی: تا قبل از خروج نیروهای آمریکایی روند تحرکات طالبان روند ثابتی بود که با فراز و نشیب‌های مختصری همراه بود. طالبان در این مقطع، نزدیک به ۱۳ تا ۱۷ فرمانداری را در اختیار داشت. با امضای توافق دوحه و در عین، عدم خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و ملتزم بودن طالبان به عدم حمله به مراکز استانی و نظامی و عدم پایبند بودن آمریکا به توافق، طالبان رویکرد مماشات را در دستور کار خود قرار داد، اما در کنار این رویکرد، طالبان یک سری تحرکات انجام داد که منجر به اقدامات نظامی فعلی و حوادث اخیر شد.

ب) بعد از خروج نیروهای آمریکایی: طالبان بعد از خروج نیروهای آمریکایی، تحرکات خود را وسعت بخشید و شروع به عملیات‌های نظامی کرد.

تمرکز طالبان بر شمال افغانستان

از نظر قومیتی اکثریت گروه طالبان را قوم پشتون تشکیل می‌دهند و این قوم بیشتر در مناطق جنوبی افغانستان همچون هلمند سکونت دارند. به

همین دلیل، طالبان در این مناطق مشکل خاصی ندارد. بنابراین، برخلاف گذشته، این بار طالبان تمرکز خود را بر مناطق شمالی افغانستان قرار داده است. دلایل این امر عبارت‌اند از:

۱- درهم شکستن مناطق شمالی و ایجاد حوزه‌های نفوذ برای خود.
۲- طالبان طی چندسال گذشته توانسته افراد زیادی از ازبک‌ها را جذب کند و از حالت یکدستی که فقط متعلق به یک قوم باشد، خود را خارج کرده است. جذب این افراد برای تمرکز عملیاتی در شمال گره‌گشا بود. یکی از دلایل موفقیت عملیات‌های اخیر در مناطق شمالی همین عامل است.

۳- به دلیل تهدیدات طالبان، دولت مرکزی تمرکز خود را بر روی مناطق مرکزی، شرقی و جنوبی افغانستان قرار داده بود و مناطق شمالی از این شمولیت خارج شده بودند و همین منجر به ایجاد خلاهای امنیتی در این مناطق شد. البته برخی فرماندهان محلی ناراضی از شرایط موجود نیز مزید بر علت بودند و با به بوجود آمدن خلاهای امنیتی از سوی دولت مرکزی شرایط برای موفقیت‌های نظامی طالبان مهیا شد.

۴- طالبان به این امر اعتقاد داشت که چنانچه در مناطق شمالی موفق شود، در مناطق جنوبی مشکل چندانی نخواهد داشت. بنابراین در مرحله

کنونی برخلاف گذشته تمرکز عملیاتی خود را بر روی مناطق شمالی قرار داد.

۵- طی چند وقت گذشته اشرف غنی فرماندهان نظامی را از میان افرادی انتخاب کرده بود که سوابق جهادی نداشتند و همین امر منجر به ایجاد گسست‌های نظامی در مناطق شمالی با انتخاب افراد کم سابقه در این زمینه شده بود. همین امر منجر به این مساله شد که طالبان از وضعیت موجود به نحو احسن استفاده کند و زمینه را برای اقدامات نظامی خود فراهم دید.

راهبرد طالبان

با توجه به پیشروی‌های طالبان در برخی مناطق شمالی افغانستان، اکنون سؤال این است که راهبرد این گروه چیست و به دنبال چه اهدافی از انجام این عملیات‌ها می‌باشد؟ در پاسخ می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

۱- راهبرد طالبان مبتنی بر رویکرد جنگ - گفتگو است. این راهبرد مبتنی بر این اصل است که در عرصه میدانی طالبان قدرت خود را به حداکثر برساند و به نوعی به دنبال بیشینه‌سازی قدرت است تا بتواند از طریق کسب دستاورد در عرصه میدانی، نتایج آن را در عرصه سیاسی و گفتگوها کسب نماید. براین اساس، راهبرد ابتدایی طالبان تصرف مناطق

جغرافیایی است. طالبان بارها اعلام کرده که هیچ مرکز استانی را تصرف نخواهد کرد و تاکنون نیز هیچ مرکز استانی را تصرف نکرده است، اما از ۳۴ استان افغانستان، ۱۵ استان در محاصره کامل این گروه قرار دارد؛ یعنی شهرهای اطراف مراکز استانی را تصرف کرده است. همچنین از ۳۹۹ شهرستان افغانستان چیزی نزدیک به ۸۰ شهر در تصرف طالبان است.

۲- تسلط بر بزرگراه‌ها و شاهراه‌های ارتباطی برای عدم رسیدن کمک‌های لجستیکی به نیروهای امنیتی و نظامی؛

۳- تسلط بر گذرگاه‌های مرزی برای فلج کردن عقبه اقتصادی دولت و کسب درآمد برای خود. تاکنون طالبان ۴ گذرگاه مرزی افغانستان را تصرف کرده است. در عملیات‌های اخیر در شمال نیز طالبان موفق شد گذرگاه مهم شیرخان بندر در مرز تاجیکستان را به تصرف خود درآورد.

راهبرد آمریکا

آمریکا براساس طرح تشکیل دولت انتقالی که در آن حضور طالبان را به عنوان یک گروه پذیرفته‌اند، در مقطع فعلی نیز همین راهبرد را اتخاذ کرده است؛ یعنی مشارکت حداکثری طالبان در قدرت. به همین دلیل در مواقع مختلف به دولت افغانستان فشار آورده است تا طالبان در قدرت

بماند. این راهبرد نتیجه روشنی دارد و آن نیز ایجاد جنگ داخلی در افغانستان است. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها اعتقاد دارند که ۲۰ سال در افغانستان جنگیده‌اند و دستاورد خاصی را کسب نکرده‌اند و تنها گروهی که می‌تواند منافع واشنگتن را تأمین کند، طالبان است. این منافع مشتمل بر موارد ذیل است:

(الف) عدم کشته شدن نیروهای آمریکایی؛

(ب) کنترل کشورهای منطقه همچون ایران، روسیه و چین؛

(ج) ایجاد ناامنی در سطح داخلی افغانستان برای کنترل گروه‌های مخالف خود؛

(د) امتیاز گرفتن از دولت افغانستان با بزرگ‌نمایی تهدیدی به نام طالبان.

البته باید اشاره کرد که آمریکا بنا بر شروط خاصی از سهم شدن طالبان در قدرت حمایت خواهد کرد که یکی از شروط آن، عدم ارتباط طالبان با القاعده است.

در همین ارتباط باید گفت که در بحبوحه جنگ کنونی، اشرف غنی به همراه عبدالله عبدالله به آمریکا سفر کردند. اولاً این سفر از قبل برنامه

ریزی شده بود و ثانیاً شتاب در این سفر به خاطر مسائل کنونی بود. اشرف غنی در این سفر به دنبال سه هدف بود:

- تثبیت حضور نظامی آمریکا در افغانستان و حفظ نیروهای آمریکایی در افغانستان؛

- جذب کمک‌های مالی و نظامی؛

- جلوه دادن خود به عنوان رئیس دولت در افغانستان.

در رابطه با حضور و تثبیت نیروهای آمریکا در افغانستان، آمریکایی‌ها این امر را نپذیرفتند و اعلام کردند که تا تاریخ مقرر از این کشور خارج خواهند شد و سرنوشت افغانستان را باید خودتان تعیین کنید. در رابطه با کمک‌های مالی و نظامی، آمریکایی‌ها اعلام کردند که مساعدت‌هایی را صورت خواهند داد، اما در مورد هدف سوم، آمریکایی‌ها قبل از سفر نیز اعلام کردند که عبدالله عبدالله باید در این سفر حضور داشته باشد.

راهبرد ایران

جمهوری اسلامی ایران بنا بر سیاست و راهبرد همیشگی خود، خواستار حل مشکلات افغانستان مبتنی بر مصالح ملی و داخلی این کشور است، اما در عین حال، مخالف بهم خوردن توازن قوا در افغانستان است. در این

زمینه، برخی سؤال می‌کنند که ایران با طالبان مذاکره کرده و این مذاکرات به معنای داشتن رابطه با طالبان و حمایت از این گروه است. در این رابطه، ذکر چهار نکته حائز اهمیت است:

۱- همکاری یا مذاکره ایران با طالبان فقط در راستای حل مشکلات داخلی افغانستان و رسیدن به یک وحدت ملی است.

۲- همکاری ایران با طالبان در راستای گسترش و تثبیت جغرافیایی طالبان نبوده و نخواهد بود.

۳- ایجاد رابطه با طالبان تاکتیکی است نه راهبردی. در واقع، در سال‌های اخیر به دلیل درگیر بودن در مرزهای غربی کشور، تدبیر تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران امنیتی کشور آن بود که به صلاح نیست در شرق کشور هم جبهه‌ای گشوده شود. براین اساس، تلاش شد تا با ارتباط‌گیری با طالبان، مواضع تقابلی آن در قبال ایران تعدیل شود.

۴- در مذاکراتی که با طالبان صورت گرفته و منجر به توافقات شفاهی شده بود، بر مواردی چون برخورد با داعش در داخل افغانستان توسط طالبان، خودداری از حمله به شیعیان و مردم بی‌گناه، تأمین امنیت مرزها و مقابله با دشمنان خارجی در داخل افغانستان تأکید شده بود که طالبان به همه‌ی این موارد پای‌بند بوده است.

چه باید کرد؟

واقعیت آن است که پیشروی طالبان در افغانستان، مسأله‌ی ساده‌ای نیست که براحتی بتوان در قبال آن بی تفاوت بود؛ زیرا این گروه اگرچه به ایران اعلام کرده که در صورت تشکیل دولت، مزاحمتی برای ایران نخواهد داشت، اما با توجه به وابستگی‌های عمیق آن به دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی و همچنین سوابق آن، اعتماد به وعده‌ی آنها نمی‌تواند معقول باشد. بنابراین، از هم‌اکنون باید تلاش شود تا جمهوری اسلامی ایران ابتکار عمل را در ارتباط با وضعیت کنونی تحولات افغانستان در دست بگیرد. برای این منظور، توجه به موارد و نکات زیر ضروری است:

۱- در همه‌ی حوزه‌های مقاومت، جمهوری اسلامی ایران با همه‌ی طرف‌ها و گروه‌ها در ارتباط است، به گونه‌ای که همه‌ی گروه‌ها احساس می‌کنند از قبیل رابطه با ایران می‌توانند به ایفای نقش مؤثر خود بپردازند. در صحنه‌ی افغانستان نیز این موضوع باید در دستور کار قرار گیرد.

۲- طالبان نباید احساس کند که جمهوری اسلامی در مقابل وی قرار دارد، اما در عین حال باید دقت شود که بدون ایجاد حساسیت، درصد

ایجاد تعادل و توازن قدرت و بازدارندگی برای خود در صحنه‌ی داخلی افغانستان باشیم.

۳- فعال کردن دیپلماسی منطقه‌ای بدون حضور آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بویژه ترکیه که درصدد تحقق برنامه‌های بلندپروازانه‌ی خود مبتنی بر پروژه‌های نوعثمانی‌گری و پان‌ترکیسم است. در این زمینه، جمهوری اسلامی باید با مشارکت روسیه، پاکستان و دولت افغانستان، اجلاسی را در ارتباط با وضعیت افغانستان در تهران تشکیل دهد و در آن بر گفتگوهای بین‌الافغانی تأکید شود.

۴- برآورد طالبان نباید به گونه‌ای باشد که تصور کند، جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده است که صحنه‌ی افغانستان تغییر کرده است. درواقع، باید به طالبان گوشزد شود که هرگونه تحول در افغانستان براهتی امکان‌پذیر نیست.